

مکتبهای وحدتی در فلسفه جدید اروپا

بخش دوم

فلاسفه وحدتی اروپا از دکارت تا برگسن

مقدمه - در این قسمت سعی خواهیم کرد آنچه از فلاسفه بزرگ اروپا را که میتوان آنها را « وحدتی » و از لحاظ اندیشه و فکر از پیروان مکاتب « يك حقیقتی » دانست معرفی نماییم، البته جهت حفظ اختصار و عدم ورود در طریقی که ما را در آستانه نگارش يك تاریخ فلسفه قرار میدهد، خواهیم کوشید فقط عقاید بنیادی این گروه را منحصرأ در مواردی که با منظور ما ارتباط می یابد و روشنگر گرایش آنان به این مکتب و این مشرب است مورد بحث قرار دهیم، و از ورود در مباحث دیگر هر چند مهم، ولی غیر مربوط به موضوع مورد نظر، خودداری نماییم.

قبل از آغاز بمعرفی فلاسفه بزرگی که آنها را وحدتی شمرده ایم لازم است در مورد مکاتب و رشته های مختلفی که در فلسفه جدید اروپا موجود است سخن گوئیم و این مکاتب و رشته ها را با ذکر خصوصیات

هریک و گرایش فلسفی آنها، از لحاظ شقوق مختلف دید و توجه فلسفی متذکر شویم.

بطور کلی میتوان گفت که اکثریت قریب به اتقان فلاسفه «ایده آلیست»^۱ اروپا از فلاسفه «یک حقیقتی» و «وحدتی» شمرده میشوند. البته بجز «کانت»^۲ فیلسوف بزرگ آلمان که اصولاً وارد بحث در این موارد نشده است و قسمت عمده فلسفه او مربوط به چگونگی حصول «علم» در ذهن انسان میباشد که از این طریق در راه ایجاد فلسفه نسبیّت گام برداشته است.

همچنین اکثر فلاسفه ای که میتوان آنها را از طرفداران «اصالت عقل» (راسیونالیست)^۳ نامید از هم مشربان و معتقدان «وحدت وجود» شمرده میشوند. در ضمن گروهی را نیز که میتوان از طرفداران «اصالت روح» (اسپیریتوالیست)^۴ نامید اکثرأ از «یک حقیقتی» ها و وحدت وجودیها محسوب میکردند.

اما مکاتب و نحله‌هایی که بطور کلی متعرض این مباحث نشده‌اند و بحث و فحص آنها در مسائلی دیگر بوده، مهم تر از همه مکتب

۱ «Idéalisme» مکتب «اصالت معنی»

۲ «Immanuel Kant» (۱۷۲۴-۱۸۰۴) فیلسوف بزرگ آلمانی

و بنیانگذار «ایده ایسم نقدی» و «فلسفه نسبیّت».

۳ Rationalisme

۴ Spiritualisme

« اصالت حس و تجربه »^۱ انگلستان میباشد که در واقع توجه آنها بیشتر معطوف « معرفت شناسی »^۲ و نحوه حصول علم است و بطور کلی معتقد به بحث در مورد مباحث مختلف ماوراءالطبیعه^۳ نمی باشند در نظر این گروه مباحث مربوط به « هستی شناسی »^۴ باید در شناخت کامل معرفت و شناخت انسان یعنی در بحث المعرفه ، خلاصه گردد ، و چون در این طریق « اصالت حس و تجربه حسی » را قبول دارند و آنرا آخرین مرحله و تنها وسیله شناخت و حصول معرفت می شناسند ،

۱- مشاهیر حسی مذهب انگلستان را طی سلسله ای که از فرانسیس بیکن تا هربارت اسپنسر (البته از لحاظ قرون مورد توجه ما و فلسفه جدید) ادامه یافته است بنحو زیر میتوان نام برد :

— فرانسیس بیکن (۱۶۲۶-۱۵۶۱) Francis Bacon

— توماس هابس (۱۶۷۹-۱۵۸۸) Tomas Hobbes

— جان لاک (۱۷۰۴-۱۶۳۲) John Locke

— دیوید هیوم (۱۷۷۶-۱۷۱۱) David Hume

— جان استوارت میل (۱۸۷۳-۱۸۰۶) John Stuart Mill

— هربارت اسپنسر (۱۹۰۳-۱۸۲۰) Herbert Spencer

تذکر : یادآور میشویم که در کلیه مباحث فقط از بزرگان و مشاهیر دست اول هر مکتب و فلسفه نام میریم بدیهی است که فلاسفه و اندیشمندان دیگری نیز منتهی در ردیفهای پائین تر ، میتوان یافت .

۲ اپیستمولوژی « Epistémologie »

۳ متافیزیک « Metaphysique » فلسفه نظری یا فلسفه اولی

۴ اونتولوژی « Ontologie » علم الوجود یا هستی شناسی

لذا این نتیجه عاید میشود که انسان را توانائی بحث در مورد مسائل ماوراءالطبیعه نیست و هر چه که در این زمینه گفته شود جز تخیلات و اوهام و قیاسات ناصحیح ذهنی چیز دیگری نخواهد بود .

گذشته از سلسله حسی مذهبان انگلستان که تقریباً کلیه فلاسفه عصر جدید این کشور را دربرمیگیرد ، باید از مکتب دانشمندان و فلاسفه قرون ۱۷ و ۱۸ فرانسه صحبت کرد^۱ .

این گروه عموماً متوجه مسائل اجتماعی و سیاسی و اخلاقی و تربیتی بوده و توجهی به مسائل مربوط به ماوراءالطبیعه نداشته‌اند . در ضمن آنها را میتوان از طرفداران مکتب اصالت حس و تجربه محسوب داشت . منتهی با این تفاوت که آنها وقت و ذهن خود را حتی درباره « بحث المعرفه » نیز نفرسوده‌اند ، بلکه فقط منحصرأ متوجه اموری

۱- از بزرگان و مشاهیر این گروه عبارتند از :

Charles de Secondat ... (۱۶۸۹ - ۱۷۵۵) منتسکیو -
Montesquieu

ولتر (۱۶۹۴ - ۱۷۷۸) Francois Marie Arouet Voltaire -

ژان ژاک روسو (۱۷۱۲ - ۱۷۷۸) Jean - Jacques Rousseau -

در ضمن لازم است از کندیاک و اگوست کنت فرانسوی نیز بام ببریم که در حقیقت از طرفداران « اصالت حس » محسوب میشوند و اگوست کنت خود یکی از بزرگان این مکتب و واضع « فلسفه تحقیقی » (Positivisme) و آغازگر مکتب جامعه شناسی تجربی است .

Etienne Bonnot de - (۱۷۱۵ - ۱۸۷۰) -
Condillac

اگوست کنت (۱۷۹۸ - ۱۸۵۷) Auguste Comte -

بوده‌اند که بازندگی اجتماعی انسان و سعادت عینی او ارتباطی داشته باشد، در واقع این عده اگر هم فیلسوف شمرده شوند از فلاسفه‌ای بوده‌اند که بنا بر اصطلاح معمول فلسفه آنها « فلسفه عملی » است نه فلسفه اولی یا نظری.

با این تفصیل روشن میشود که فلاسفه دوره جدید اروپا را میتوان به دو گروه تقسیم کرد:

۱- فلاسفه‌ایکه وارد بحثهای نظری و مطالب مربوط به فلسفه اولی و ماوراءالطبیعه شده‌اند.

۲- فلاسفه‌ایکه بحث آنها مطلقاً در مورد « بحث المعرفه » خلاصه میگردد و باتوجه به قبول « اصالت حس و تجربه » وارد مباحث ماوراءالطبیعه نشده‌اند.

از گروه نخست بدون اغراق میتوان گفت که اکثریت مطلق « وحدتی » و « تک‌گرا » بوده‌اند، و هر یک به نوعی در مورد وحدت اصل و جوهر جهان صحبت داشته‌اند.

اما گروه ثانی اصولاً وارد بحث در این مطالب نشده‌اند و در این موارد ذکر اعتقادی نکرده‌اند تا بتوان آنها را از مخالفین یا موافقین این نظریه بحساب آورد، منتهی اگر چنانکه مرسوم است آنها را « مادی » بدانیم، باید بپذیریم که مکتب آنها نیز بطور کلی در قلمرو نوعی « مونیسم » مادی قابل طبقه‌بندی خواهد بود و این گروه نیز باید از « تک‌گرایان » و وحدت‌ها محسوب گردند.^۱

۱- ذکر این نکته را لازم میدانیم که هر فیلسوف « مادی » الزاماً -

دکارت - ۱ هر چند معمول چنین است که دکارت را از فلاسفه چند حقیقتی و از معتقدین به تعدد اصل و جوهر عالم دانسته‌اند، ولی اگر در فلسفه او با امعان نظر و بطور عمیق توجه شود آشکار خواهد شد که غایت نظر و نتیجه منطقی استدلالات وی منتهی به اثبات يك جوهر واحد مطلق است.

دکارت در فلسفه خود وجود سه جوهر را اثبات نموده و نفس و جسم و ذات باری را سه جوهر مستقل دانسته است، ولی خود دربراهین اثبات ذات باری صریحاً اظهار میدارد که تنها جوهر مطلق نامحدود ذات خداست و دو جوهر دیگر برآمده از این جوهر نخستین و در ضمن محدوداند.^۲

تعبیر این عقیده چنین خواهد بود که در واقع يك اصل و يك

← حسی مذهب خواهد بود، ولی طرفداران مکتب اصالت حس و تجربه الزاماً «مادی» نیستند و در این مورد اجباری وجود ندارد، با اینهمه اگر در تاریخ فلاسفه بزرگ دقت شود اصولاً اکثریت قاطع «حسی‌مذهبان» «مادی» نیز بوده‌اند. این نکته نیز شایان توجه است که «مادیون» معتقد به يك «جوهر مادی» الزاماً «مونیست» محسوب خواهند شد.

۱ - René Descartes فیلسوف فرانسوی (۱۶۵۰-۱۵۹۶)

۲ - اگر به دلائلی که دکارت در اثبات ذات باری آورده است توجه شود ملاحظه خواهد شد که اصولاً نمیتواند «چند حقیقتی» باشد. جهت تحقیق مشروح مراجعه شود به: عصر خرد، نوشته استوارت همیشایر ترجمه احمد سعادت، چاپ تهران ۱۳۴۵ ص ۶۳-۷۲، همچنین سیر حکمت در اروپا - محمدعلی فروغی - کتاب اول فصل مربوط.

حقیقت وجود دارد که این حقیقت واحد دارای دو جنبه و دو حالت مشخص است و این دو حالت عبارتند از : جسم و نفس که جهان در نهایت ، با هر چه که در او هست به این دو اصل منتهی میگردد^۱ .

با توجه در سلسله مراتب مذکور روشن میشود که در واقع يك اصل و يك حقیقت واحد در جهان وجود دارد که دارای دو ظهور مشخص بدان ترتیب که ذکر شد میباشد . با عدم توجه در نتیجه و نهایت و کفایت به بدایت مفاهیم این عقیده را عاید ساخته است که دکارت از فلاسفه‌ای است که به جواهر متعدد از لحاظ اصل و جوهر جان معتقد است و از اصل وحدت مهجور . در حالیکه اگر درست دقت شود گذشته از خود فلسفه دکارت تخم و نطفه کلیه فلسفه های بزرگ و حدنی و يك حقیقتی را فلسفه دکارت در اروپا افشانده است . جهت اثبات این مدعی که دکارت را بسهولت میتوان « يك حقیقتی » شمرد بعضی از آثار دکارت از قبیل « تفکرات در فلسفه اولی » و « گفتار در روش » و « اصول فلسفه »^۲ دلایل روشنی خواهد بود .

در این آثار دکارت مطالبی را عنوان نموده که میتوان از آنها بصورت دلیلی در وحدتی بودن وی استفاده کرد. همچنین عقایدی را در مورد مبحث « حرکت » ذکر نموده است که میتوان از آنها حتی در طریق

J. Laporte . Le Rationalisme de Descartes : Etude ۱
d' histoire de la philosophie au xv1° .

Paris 1951 1° Partie , P. 68

Oeuvres . Discours de la méthode – Principes de ۲
la Philosophie – méditations Métaphysiques . G . F . Paris
1966

اثبات « حرکت جوهری »^۱ استفاده کرد .

دکارت « حرکت » را از خصوصیات جوهری جسم می‌شمارد و معتقد است که سریان حرکت از خدا بجسم است و باتوجه به اینکه جسم و نفس را که دو جوهر ایجادکننده عالم هستند از جوهر نخستین یا ذات باری میدانند و این دو را از خواص و حالات وی می‌شمارد بنا براین باید قبول کنیم که این نظر دکارت جهت ایضاح نحوه صدور کثرت از وحدت است نه اصالت کثرت ، در غیر اینصورت باید بپذیریم که در فلسفه دکارت تناقضات و ابهامات بنیادی موجود است و در اینصورت باناگزیری از قبول تعدد قدما ، گذشته از اینکه وجود يك جوهر مطلق نامحدود محظور خواهد بود ، اشکالات دیگری از قبیل تعدد جواهر نامحدود مطرح میشود که محال و ممتنع است^۲ .

اگر گران بیاید که چگونه دکارت را يك حقیقتی شمرده ایم درحالیکه او از « حقایق ابدی » که در واقع منتهی بر تعدد قدماست سخن میگوید^۳ یادآور می‌شویم که بامراجعه به مبحث « حدوت و قدم » اسلامی میتوان بوضوح دریافت که همان ارتباط که مابین ذات و

Histoire de la Philosophie . E . Bréhier . Tome II , ۱
P . 58 , Paris 1968 P . U . F Théorie des Verité éternelles ,
L' existence de Dieu .

۲- در اثبات این موضوع رجوع شود به بحث در مورد فلسفه اسپینوزا
در صفحات آینده .

۳- رك : تاریخ فلسفه بریه ، جله دوم ص ۵۸ چاپ پاریس ۱۹۶۸ :
نظریه حقایق ابدی و اثبات وجود خدا ...

صفات وجود ذات باری موجود است در این جا نیز گره گشای اشکال مربوط به صدور دوجوهر جسم و نفس از ذات باری تواند بود. منتهی قبول خواهند نمود که ورود در این مباحث از حوصله این مختصر بیرون است.^۱

در خاتمه یادآور شویم که ذکر نام دکارت لااقل بعنوان زیر بنای فکری فلسفه جدید اروپا، در این رساله الزامی است زیرا فلسفه بزرگی چون اسپینوزا، لایب نیتس، مالبرانش و غیره از پیروان دکارت^۲ بشمار بودند. لذا نمیتوان چنین مکتبداریرا که بزرگان فلسفه از او پیروی کرده اند نادیده گرفت. هر چند که این گروه در نخستین دو راهی از بنیانگذار این رشته فکری جدا شده و طریقی دیگر در پیش گرفته اند.^۳

پاسکال^۴ هر چند پاسکال پیش از آنکه یک فیلسوف باشد یک

۱ - توجه شود در فلسفه اسلامی به مبحث «حدوت و قدم» از لحاظ «زمانی و ذاتی».

۲ - «کارتزیا نیسم» Cartesienisme

برای آگاهی از تفصیل این مطلب میتوان به منابع زیر مراجعه کرد:

H. Gouhier. Essais Sur Descartes 1949. La pensée metaphysique de Descartes. Paris 1962.

۳ Blaise Pascal (۱۶۶۲ - ۱۶۲۳) فیلسوف فرانسوی. از آثار

مشهور او در زمینه های نظری و ادبیات و فلسفه که بیشتر متوجه مسائل مذهبی بوده است میتوان از چند عنوان نام برد:

Provinciales - Apologie de la Religion Chrétienne - Les Pensées

دانشمند ریاضی است ، ولی در هر حال آنچه که از او باقیمانده است این شایستگی را دارد که از او در ردیف فلاسفه یاد شود .

اگر در این مقال سخن از پاسکال گفته میشود از راه تسامح نیست بلکه او را از آن گروه وحدتی‌هایی که بیشتر « عارفند » تا « فیلسوف » و بیشتر « عاشقند » تا « منطقی » محسوب داشته‌ایم و از گفتار او بوی مطالبی را استشمام کرده‌ایم که در شرق از مولانا و حافظ و بزرگان نظیر آنها شنیده‌ایم^۱ .

پاسکال ریاضی دانی عارف است ، اصل جهان را محبت میدانند و همه چیز را طفیل هستی عشق می‌شمارد . پای استدلالیان در اندیشه پاسکال نیز چوبین است و انسان را مثال پشه‌ای میداند که هر گرنخواستد دانست باغ جهان از کی است .

پاسکال جهان را بی کرانه میدانند و در مورد آن بهیچگونه حدودی ، زماناً و مکاناً ، معتقد نیست ، بدیهی است که از همین اعتقاد به یک جهان نامحدود و بی‌کران میتوان به آنچه که او میاندیشد پی برد منتهی اندیشه مذهبی او و تعصبی که در گرایش خویش به یکی از فرق

۱- عرفان شاعرانه و مباحث عاشقانه متصوفه را به یاد بیاورید از قبیل : پای استدلالیان چوبین بود ... طفیل هستی عشقند آدمی و پری ... آسمان بار امانت نتوانست کشید ... از محبت مس‌ها زرین شود ... پشه کی داند که این باغ از کی است ... عاشق شو از نه روزی کار جهان سر آید ... عاشقی گر زین سر و گر زان سر است ...

مذهبی^۱ مسیحیت داشته او را نیز چون اکثر عرفا از سی سالگی به نوعی ترک دنیا و ریاضت عادت داده است .

در هر حال اگر پاسکال را فیلسوف بشماریم جز این طریقی نخواهد بود که او را يك اندیشمند « وحدت وجودی » در مفهوم عارفانه آن بشماریم .

از اشکالاتی که پاسکال به فلسفه دکارت وارد دانسته تکیه وی پس از شك دستوری خود ، به وجود فردی و نفس خویش است . پاسکال این عقیده را نظری کامل نمی‌شناسد و میگوید نظیر همان اشتباهی است که « اتومیستها »^۲ داشته‌اند و بگمان آنها از شناخت جزء شناخت کل میسر است در حالیکه چنین نیست^۳ . با وجود ذکر این ایراد چند جمله از عقاید خود پاسکال نشان خواهد داد که عقیده نخستین دکارت که در جمله معروف « میاندیشم پس هستم » خلاصه گردیده در ذهن او نیز مبنائی اساسی یافته است .

۱ - پاسکال در سال ۱۶۵۴ میلادی یعنی در سی و سه سالگی وارد ریاضت و ترک دنیا شده و به یکی از فرق مسیحیت یعنی فرقه (Jansenistes) می‌پیوندد و کتاب « پرووانسیال » را در دفاع از عقیده وبر علیه فرقه‌ای دیگر یعنی « ژزویتها » (Jésuites) بنگارش درمیآورد .

۲ Atomisme

E . Bréhier . Histoire de la Philosophie . P. 118 ۳

جهت ملاحظه زندگینامه و تفکرات پاسکال بطور مشروح رجوع شود به : فلاسفه بزرگ ، آندره کرسون ، ترجمه کاظم عمادی ص ۹-۱۲ چاپ تهران بدون تاریخ .

پاسکال در مقایسه انسان با جهان، انسان را بسیار حقیر و ضعیف میباید و جهان را مقتدر و توانا. ولی وقتی میاندیشد و امکان شناخت و معرفت و عشق انسان را در نظر میآورد میگوید: هر چند جهان وجود عنصری مرا در بر دارد ولی اندیشه من نیز جهان را در بر میگیرد و شناخت من حتی از آن موجود مقتدری که مرا به آسانی هلاک میکند برتر است زیرا من هلاک خود را درک میکنم ولی آنکه در هلاک من میکوشد حتی از توانائی خود بی خبر است.^۱

این بحث را شایسته خواهد بود با جمله‌ای از پاسکال خاتمه دهیم که عدم تناهی جهان را در جمله‌ای استعاری یاد آور میشود:

جهان دایره ایست که مرکز آن همه جا و محیطش هیچ جا نیست در خاتمه با اشاراتی که از افکار پاسکال داشتیم میتوان به این نتیجه رسید که اگر هم نتوان او را يك « وحدت وجودی » در مفهوم کاملاً فلسفی شمرد میتوان از او بعنوان عارفی عاشق و مومنی منزوی نام برد که در طریق « وحدت » شهودی گام برداشته است^۲ و امانتسی را که آسمان توان تحملش را نداشت بر ذمه انسان دانسته است.^۳

۱ - جهت تحقیق مشروح در این مورد رجوع شود به: عصرخرد، استوارت

همپشایر، ترجمه احمد سعادت ص ۱۰۰ - ۱۰۱ چاپ تهران ۱۳۴۵

۲ - آسمان بار امانت نتوانست کشید قرعه فال به نام من دیوانه زدند

۳ - جهت تحقیق مشروح میتوان از منابع زیر استفاده کرد.

B. Pascal. Oeuvres Completes . 14 Volumes .

Par: Pierre Courcelle, Paris 1960

F. Rouh . La Philosophie de Pascal , Reveu de metaphysique

Avril 1923

مالبرانش^۱ بدون تردید یکی از مشهورترین وحدت وجودیهای اروپا مالبرانش است. عقاید مالبرانش در اثبات تعلق آن به مکتب وحدت محتاج تعبیر و تفسیر نیست، هر چند خود از قبول این امر استیحا ش داشته است.

مالبرانش را مرد مست عشق خدا نامیده‌اند، زیرا چیزی جز خدا نمی‌بیند و کسی جز خدا نمی‌شناسد. جملات و کلمات او همه گویای این حقیقت است که هر چه هست خداست، حتی چشم انسان در خدا می‌بیند و بوسیله خدا می‌بیند. ارتباط در هر چیزی که باشد این ارتباط بوسیله خداست و از خداست.

هنری تو ما درباره مالبرانش مینویسد: «... به عبارت دیگر عقل ما نتیجه معقول مشاهدات حواس ما است، و همین عقل - که حاصل مشاهدات حواس است - مودی ما بدین حقیقت است که همه مخلوقات در خداوند وحدت می‌یابند.»^۲

بعقیده مالبرانش حتی ادراک انسان نیز از خداست و بوسیله خداست و میتوان گفت که حصول معرفت در ذهن از حضور ذات باری در ذهن است. خدا علت حقیقی اوست ارتباط روح انسان با تن ارتباطی ظاهری است و در حقیقت روح انسان در پیوستگی با خداست و ارتباط

۱ Nicolas de Malebranche (۱۶۳۵ - ۱۷۱۵) مشهورترین

اثرش در جستجوی حقیقت، منتشره در بین سالهای ۱۶۷۵-۱۶۷۴ میباشد

آثار دیگرش عبارتند از: Recherche de la verité

Meditations Chretiennes - Entretiens Sur la Metaphysiques

۲- بزرگان فلسفه، ترجمه فریدون بدره‌ای ص ۳۷۸ چاپ تهران ۱۳۴۸

مستقیم مابین جسم و روح وجود ندارد. روح انسان اگر باتن مربوط بود هرگز جز به محدود و متناهی نمی‌اندیشید، زیرا جز با محدود و متناهی با چیز دیگری در ارتباط نبود، حال اینکه انسان با خدا در ارتباط است و بهمین دلیل در ذهن او مفهومی از نامتناهی وجود دارد زیرا خود جزئی از نامتناهی است.

انسان هرچه که می‌بیند در خدا می‌بیند ولی خود خدا را بدون واسطه می‌بیند زیرا پیوسته با اوست و در پیوند با اوست در حالیکه موجودات را بواسطه خدا می‌بیند. یعنی خدا بمنزله آئینه‌ایست که بشر همه چیز را در وجود او می‌بیند و بوسیله او درک می‌کند.^۱

بعد معقول است و انسان، بنا بر آنچه که ذکر شد، همه چیز را در خدا می‌بیند، پس آیا خدا بعد دارد؟ خیر، خدا وجودی بسیط و نامحدود است، بنا بر این بعد ندارد ولی چشم محدود و ظاهربین انسان آنچه را که می‌بیند محدود می‌بیند، لذا بعد میانگارد.

فعل و اراده از خداست همچنانکه علم و ادراک نیز از خدا است، چون محرك اصلی و حقیقی خداست لذا هر تحرك، ذهنی یا عینی، از خدا خواهد بود.^۲

۱ - جهت توضیح بیشتر رجوع شود به سیر حکمت در اروپا، نگارش

محمدعلی فروغی، کتاب دوم، ص ۱۹ - ۱۴

۲ - ارتباط جسم با روح نیز بوسیله خداست، حقیقت مطلق و اصل واحد مخلوق نیست و قدیم است. رجوع شود به: تاریخ فلسفه امیل برهیه، جلد دوم ص ۱۷۹ - ۱۷۶ در ضمن جهت تحقیق مشروح میتوان از منابع زیر استفاده کرد: -

برای مالبراننش حیات انسان جزئی از حیات ابدی است و این حیات مذهبی در نظر او منقطع نیست و ادامه خواهد یافت .
 در عقاید مالبراننش گرایش روشنی به آنچه که سنت اگوستن^۱ بدانها اشاره کرده بود مشهود است با این تفاوت که مالبراننش چیزی جز خالق نمی بیند و موجودی جز خالق نمی شناسد و با این ترتیب ارتباط خالق و مخلوق عبارت خواهد بود از یک ارتباط درونی در وحدتی مطلق^۲ .
 اسپینوزا^۳ بدون تردید اسپینوزا را میتوان بزرگترین حکیم الهی و وحدت وجودی غرب و اخلاقی بزرگ اروپا دانست . هر چند بقول ارنست رنان^۴ اسپینوزا صحیح ترین و درست ترین تصویری را که از خدا ممکن بود ، در اختیار بشر قرار داده است ، ولی چنانکه معمول جوامع مذهبی است بیش از همه مورد نفرت سلاطین کلیسا و بزرگان مذهب یهود بود . تقریباً نظیر بزرگان وحدت وجودی عالم اسلام که

H. Gouhier. La philosophie de Malebranche et son ←
 experience religieuse. Paris 2^e ed. 1948

Vidgrain. La Christianisme dans la philosophie de
 malebranche Paris 1924.

۱ - اگوستن قدیس Saint Augustin (۴۳۰-۴۵۴)

۲- رجوع شود به منابع زیر ،

A. Cuvillier. La mystique de malebranche . Paris 1954

M. Gueroult . I. La Vision en Dieu . Paris 1955

۳- باروخ اسپینوزا فیلسوف هلندی (۱۶۷۷ - ۱۶۳۲)

Baruch Spinoza

۴ - فیلسوف و محقق فرانسوی Ernest Renan (۱۸۹۲ - ۱۸۲۳)

پیوسته در خطر قتل و جرح و نفی بلد قرار داشتند او نیز عمری بدشواری و در آستانه خطر ولی بسیار کوتاه و در انزوا و فرار بسربرد و در نهایت نیز با بدبختی و مرض بدرود حیات گفت . در حالیکه اینهمه دشواری و مشکلات نه اندیشه او را از راه راست منحرف کرد و نه گوشه‌ای از فضیلت اخلاق و حقایق مربوط به آن را در نظر او خوار داشت^۱ .

اسپی نوزا در خانواده‌ای یهودی متولد شد ، ولی نه‌خدای‌خشن عهد عتیق و نه مطالبی را که در تورات آمده بود در صورت ظاهر آنها پذیرا نبود و آنرا معقول و منطقی نمی‌یافت^۲ ، لذا يك روش نقصدی با تفسیر باطنی جهت نصوص مقدس پیشنهاد نمود از لحاظ کلام مسیحی پیرو مکتب « کابال »^۳ یا تفسیر باطنی تورات بود .

۱- کتابهاییکه در ذکر این مطالب از آنها استفاده شده است :

Spinoza . Oeuvres , 3 Ethique . Garnier , Phlamarion. Paris 1965

Traité theologico – Politique . Oeuvres 2 Paris 1965

۲- رجوع شود به : Ch . Appuhn . Spinoza . Paris 1927 P. 96

Ch . Borrelle . Spinoza interprète du Judaïsme et du Christianisme , Annales de Philosophie Chrétienne 1912

۳ - « کابال » که در کتب اسلامی تحت عنوان « قباله » نیز ذکر شده است

عبارت می‌باشد از مکتب تفسیر باطنی تورات ، بعبارت دیگر کلام یهودی است که بنحو باطنی و رمز آئین نصوص مقدس را مورد تفسیر قرار میدهد . متأسفانه در اینمورد کتابی بفارسی بنظر نگارنده نرسیده است در صورت تمسایل به تحقیق مشروح مراجعه شود به :

La Kabbale . Henrie Seroya . Paris P. U. F 1967

وحدت وجود اسپینی نوزا از يك نوع عرفان عبرانی سرچشمه میگیرد ، عرفانی که خود بر اساس مذهب افلاطون و افلاطونیان جدید^۱ استوار گردیده و سپس رنگ عرفان یهودی نیز پذیرفته است . در این طریق انسان مجبور که در اعمال و رفتار خود کوچکترین اختیاری ندارد جزئی از خدا محسوب میشود ، و زمانی نیز که مرگ فرا میرسد روح چون قطره‌ای در دریای بی‌پایان ابدیت فرد می‌رود و جاودانه در دامان حقیقت واحدیکه از آن برآمده بود جای میگیرد^۲ .

شاید دلیل نفرت عمیق اهل کلیسا از اینجا سرچشمه می‌گرفت که اسپینی نوزا در مورد ارتباط دولت و کلیسا با عقایدی انقلابی و آزادیخواهانه سخن میگفت و مذهب را موضوعی وجدانی و فردی می‌شمرد نه دولتی یا اجباری .

مکتب فلسفی اسپینی نوزا^۳ که پس از مرگش شهرت و عظمت بیشتری یافت يك مکتب مشهور و مشخص « پان تئستی » است و در آن خدا و طبیعت یا جهان وجودی واحد است با صفات و حالات بی‌شمار و نامحدود که انسان از این همه صفات و ظهورات فقط دو صفت را درك میکند که عبارتند از بعد و فکر . و درحقیقت عالم کثرت عبارت است از مجموعه‌ای متغیر و متفاوت از ترکیب این دو اصل که

E . Brehier. Neoplatonisme et Spinozisme. Etude ۱
de Philosophie antique . Paris 1955 . P. 63

۲ - درباره مکتب اسپینی نوزا یعنی « Spinozisme » گذشته از آنچه

که در صفحات قبل معرفی شد رجوع شود به :

G . Huan . Le Dieu de Spinoza . Arras 1913

از يك ریشه و اصل واحد سرچشمه گرفته است .

اسپی نوزا فلسفه دکارت را که در آن سه جوهر وجود دارد و در حقیقت طرز تبیین اصل جهان از سه به يك منتهی می‌گردد مطلقاً نفی میکند و در سلسله موجودات فقط به يك جوهر قائم بر ذات معتقد است جوهری واجب و واحد که اصل و مبدأ همه موجودات و علت العلل است^۱ . این «جوهر واحد»^۲ یا خدا ، جهان ، طبیعت و هر اصل دیگری را که متصور است ، در بر می‌گیرد ، و آنچه که بصورت کثرت بنظر میرسد فقط ظهورات و بروزات و صفات این حقیقت واحدند نه اشیاء و چیزهای مستقل متحقق .

این جوهر واحد از هیچ لحاظ ، زمان و مکان یا صفات و حالات نمیتواند محدود باشد . لذا ماده یا جسم نیز از صفات و حالات همان « جوهر واحد» محسوب خواهد شد ، زیرا گفتیم که چیزی خارج از این حقیقت وجود ندارد . ولی این عقیده بدان معنی نیست که جوهر فرد یا اصل واحد، مادی یا جسمانی باشد، بلکه بیکران بودن صفات و حالات در عین واحد بودن اصل و بن وجود ایجاب میکند که موجودات عنصری و حالات مادی محسوس نیز از صفات یا حالات او باشد .

اسپی نوزا می‌گوید اگر بگویند چون جسم محدود است ،

۱- جهت توضیح بیشتر در این مورد رجوع کنید به : تاریخ فلسفه

ویل دورانت ، جلد نخست ترجمه عباس زریاب خوئی ص ۲۲۶ - ۲۳۰ چاپ چهارم ، تهران ۱۳۴۹ .

۲ - در این مورد « جوهر فرد » نیز میتوان گفت ، لیکن با مفهوم مطلق و در ضمن ناصحیحی که متکلمین اسلامی به این اصطلاح داده‌اند جهت جلوگیری از خلط مبحث « جوهر واحد » ذکر شد .

اگر از صفات یا حالات این جوهر بحث بسیط نامحدود تلقی شود دلیل تناهی صفتی از صفات « جوهر واحد » خواهد بود و این محال است ، جواب اینست که صفت و حالت عنصری این جوهر واحد نیز ، که همان : ماده باشد ، نامحدود و لایتناهی است و حدودی که بنظر انسان میرسد ظاهری و از لحاظ حواس محدود انسان است ^۱ .

از نتایجی که اسپینوزا در فلسفه خود بدانها میرسد سه اصل اساسی تر و مهم تر از همه است ،
 ۱ - دو جوهر ممکن نیست وجود داشته باشد که دارای صفات واحد باشند .

۲- يك جوهر نمیتواند علت جوهر دیگر باشد ، زیرا چیزی که معلول باشد جوهر نخواهد بود .

۳- اگر جوهری وجود داشته باشد الزاماً نامتناهی خواهد بود از هر لحاظ ، زیرا اگر محدود باشد باید با جوهری نظیر و هم صفت خود محدود گردد که بنا بر اصل اول و دوم محال بودن آن مسلم است ^۲ .

اسپینوزا پس از اثبات وجود يك « جوهر » که در حقیقت همان « ذات باری » است میگوید وجود و ماهیت خداوند واحد است و خدا علت همه چیز می باشد ، ولی نه بصورت تعدی بلکه چیزی

۱- جهت ملاحظه نحوه اسیدلال و روش نگارش اسپینوزا ، و تحقیق مشروح در این مورد رجوع شود به : عصرخرد ، استوارت همپشایر ، ترجمه احمد سعادت نژاد ص ۱۰۹ تا ۱۵۱ ، چاپ تهران ۱۳۴۵ .

۲- تاریخ فلسفه آندره کرسون - فلاسفه بزرگ جلد ۱۲ - ۹ ص ۲۱

اسپینوزا .

خارج از وجود این حقیقت واحد ایجاد نمیشود و علت خارج از معلول و معلول خارج از علت نیست و کلیه تغییرات و تحولات در درون این وجود واحد جاری و ساری است^۱.

اسپی نوزا در ذات این « جوهر فرد » به دو خاصیت متقابل معتقد است و به این دو حالت ذات سازنده^۲ و ذات ذات ساخته^۳ نام میدهد. بر اساس این عقیده محرك و متحرك و خالق و مخلوق را مجتمع در یک وجود واحد می‌شمارد. در این جا جمله‌ای چند از مرحوم فروغی در ایضاح مطلب مفید خواهد بود: «... گفته‌اند فلسفه اسپینوزا، فلسفه طبیعی است و آن را که خدا می‌نامد همان طبیعت است. این راست است و اسپینوزا خود باین معنی تصریح کرده است و لیکن او طبیعتی را خدا میخواند که مدرك میدانند و علم و اراده را صفت ذاتی بلکه حقیقت او می‌شمارد و مانند طبیعیان نیست که در عالم متصرف مدرك مرید قائل نیستند جز اینکه ادراك و اراده ذات حق را قابل مقایسه

۱- بعضی از آثار اسپینوزا که در مجموعه آثار او به چاپ رسیده و مطالب فوق گلچینی از آنهاست:

Spinoza . Oeuvres 1 - Courte traité – Traité de la
 reforme de l'entendement - Les Principes de la Philosophie
 de Descartes - Pensées métaphysiques . Trad , Par :
 Ch , Appuhn G . F . Paris 1964

Nature Naturante ۲

Nature Naturée ۳

توضیح: ترجمه‌های ذکر شده در متن از مرحوم فروغی است که در ص

۳۳ کتاب دوم سیر حکمت در اروپا ذکر شده است.

با ادراک و اراده بشری نمیدانند^۱ .

با توجه در همین مختصر میتوان درک کرد که چرا فلسفه اسپینوزا را بارزترین و قطعی‌ترین صورت « وحدت وجود » شمردیم و او را بزرگترین وحدت وجودی غرب نامیدیم زیرا گذشته از فلسفه شخصی وی حتی کلیه مطالب و اندیشه‌های متأثر از فلسفه وی نیز از مکاتب « وحدتی » و « پان‌تیستی » محسوب میشوند^۲ .

لایب‌نیتمس -^۳ مکاتب و مشربهای فلسفی نیز نظیر انسانها گاه سرنوشت عجیبی داشته‌اند و حیات و تحول و تطور تاریخیشان توأم با فراز و نشیب‌ها و سرگردانیها بوده است . « وحدت وجود » نیز یکی از آن مشربهای فلسفی و نهضتهای فکری است که در شرق و غرب پیوسته درمضان اتهام و خطر و دچار سرگردانی بوده است . اکثریت قریب به اتفاق وحدت‌ها از قبول این عقیده استیحا ش داشته‌اند یا لا اقل بگفتار خود شیوه‌ای باطنی بخشیده‌اند و یا از راه‌های « رمز آئین^۴ » گفتار خود را درهاله‌ای از ابهام فرو برده‌اند ، بهمین دلیل است که تحقیق در مکاتب

۱- سیر حکمت در اروپا ، محمدعلی فروغی ، ص ۳۴ کتاب دوم .

۲- گذشته از آثاریکه در مورد اسپینوزا شمردیم رساله سیاست و مکاتبات

اورا نیز باید نام برد :

Oeuvres 4 . Traité Politique - Lettres - G . F Paris .

1966

۳ Gottfried Wilhelm Leibniz آثار عمده وی عبارتند از ،

Essai de théodicée - Monadologie - Nouveaux essais sur

l'entendement humain ' G . F. Paris 1966

۴- از این واژه در مقابل کلمه « سمبولیک » Symbolique استفاده میکنیم

« وحدت وجودی » یا « بان تئستی » در شرق یا غرب بدون ورود در مباحث مربوط به اندیشه‌های باطنی یا شیوه‌های « رمز آئین » نتیجه‌ای کافی و وافی حاصل نمیسازد .

لایب نیتس هم یکی دیگر از کسانی بود که در عین وحدتی بودن از قبول تعلق فکر باین مکتب استیحا ش داشته و با وجود احترامی قلبی که به اسپه نوزا احساس میکرده است و با وجود کمکهای فکری که از او مییافت ، در ظاهر با او به مخالفت برخاسته و اندیشه های او را یکسره ناصواب نامیده است ^۱ .

در حقیقت کوشش اصلی لایب نیتس در فلسفه خود اثبات هماهنگی و وحدت فیما بین جوهر مادی و روح الهی است و معتقد بود چنانکه اسپه نوزا گفته در جهان هر چه هست جزئی از ذات الهی است و بدین ترتیب مشخص میشود که لایب نیتس در فلسفه واقعی ولی نهانی خود پیرو مکتب اسپه نوزا است و نتیجه غائی « مونادولوژی » ^۲

۱- باید یادآور شویم که هر چند لایب نیتس متفکری بزرگ بود ولی نمیتوان او را مردی صدیق و یکرنگ دانست و در حیات خود پیوسته روحیه‌ای متزلزل و بی ثبات از خود نشان داده و بخاطر علائق دنیوی و وضع زندگی حقایق اندیشه خود را در پرده ابهام حفظ نموده است . لذا در نتیجه دارای دو فلسفه میباشد ، فلسفه‌ای که در زمان حیات خود منتشر کرد و فلسفه‌ای که بعد از مرگ او انتشار یافت ، و حقایق اصلی فکر او را باید در فلسفه‌ایکه بعد از مرگ به جای گذاشته جستجو کرد زیرا در زمان حیات از ترس امیران و بزرگان از یکطرف و عوام جماعت از طرف دیگر و در مدار حفظ مصالح شخصی سخنی جز بمصلحت نگفته است .

لایب نیتس نیز همین عقیده خواهد بود .

لایب نیتس میگوید این که گفته‌اند حقیقت جسم بعد است و حقیقت روح فکر^۱ سخنی کامل نیست و این دو در واقع یک حقیقت واحدند و آنچه مؤثر است و محرک نه جسم است نه روح ، بلکه « انرژی » است و این نیرو هر گاه فعل و عملش در اشیاء باشد جسم است و چون بصورت علم درآید روح^۲ .

به این ترتیب باید بپذیریم که حقیقت و اصل جهان واحد است ولی از کثرتهای ظاهر نیز نباید غافل بود^۳ ارتباط وحدت و کثرت بدین نحو است که حقیقت واحد در اصل بصورت اجزاء بشمارای بنام « موناد » درآمده‌اند و این جهان از ترکیبات متفاوت این مونادها ساخته شده است و نظم و ترتیبی نیز که در جهان وجود دارد بنا بر قانون « همسازی پیشین »^۴ در این مونادها ودیعه نهاده شده است ، درحقیقت روح و جسم و هرچه که در جهان موجود است از این مونادها ساخته شده و این اجزاء تشکیل دهنده جهان را نه میتوان « مادی » دانست نه « معنوی » بلکه آنها عبارت از توان و نیرو هائی هستند که همه چیز ،

۱- اشاره است بعقیده اسپینوزا در مورد جسم و روح و بعد و فکر .

۲- جهت تحقیق مشروح در این موارد میتوان از منابع زیر استفاده کرد :

M . Holbwaches . Leibniz . Paris 2^e ed. 1929] . Jalabert .

La theorie leibnizienne de la substance . Paris. 1946 .

J . Iwanacki . Leibniz et les demonstrations ۳

matématiques de l'existence de Dieu. Vrin , 1934 P. 140

Harmonie Préétablie ۴

ازمادی و معنوی، از آنها ساخته میشود و درجات^۱ حالات و خصوصیات آنها سازنده موجودات است، حقیقت واحدیکه در واقع همان خداست موجود اصلی و منشاء ایجادکننده این « جوهرهای فرد » میباشد^۱.
به عبارت دیگر این « مونا د » ها در حقیقت تجلیات و بروزات ذات واحد او میباشند بنا بر این ایجاد و ابقاء هر دو از خداوند است.

لایب نیتس در بحث منطقی خود که در آن بسیار مقتدر است مطالبی را عنوان نموده که گویای این اعتقاد تواند بود که احتیاجی به بحث در آفرینش نیست و میتوان حقیقت را با ادله عقلی بیان کرد. در اینجا از قول برتراند راسل این نکته را یاد آور شویم که فلسفه « مونا د » لایب نیتس هنوز هم امکانی است که ما بتوانیم از آن راه فکر و ادراک را از لحاظ فیزیکی مورد توجه و توجیه قرار دهیم^۲.

استوارت همپشایر در تعریف فلسفه لایب نیتس میگوید:

« ... علاوه بر کل جهان، یا انبوه چیزهای محدود، ما به اتحاد معینی بر میخوریم که نه فقط مثل اتحاد روح یا « نفس » باتن، بلکه بمعنائی بسیار برتر از آن، بر همه چیز حاکم است، زیرا وحدت حاکم بر جهان که نه تنها بر جهان حکومت میکند بلکه آنرا می آفریند و به آن صورت می بخشد، برتر از جهان و گوئی خارج از آنست، و به این

۱- به مونا دها با پیروی از گفته لایب نیتس « جوهر فرد » گفته شده است از ذکر جوهر بصورت جمع با پسوند فرد در پیروی از اصل ناگزیریم، البته با مفهوم کلامی این اصطلاح مطابقت دارد.

۲- تاریخ فلسفه غرب، کتاب سوم، ص ۱۸۷ ترجمه نجف دریا بندری

ترتیب علت غائی اشیاست ...» اما برای اینکه واضح تر بیان کنیم که چگونه حقایق موقت ، ممکن یا طبیعی از حقایق پایدار واجب یا مابعد-الطبیعی ناشی میشوند ، باید تشخیص کنیم که بهمین دلیل که بجای هیچ ، چیزی وجود دارد در چیزهای ممکن یعنی در همان امکان یا در خود ذات يك احتیاج معین ، یا اگر بتوان چنین گفت ، طلبی برای وجودیت و بطور خلاصه جوهر ذاتاً بطرف وجود متمایل است . . . از اینرو بسیار واضح است که در نتیجه اتحاد نامحدود ممکنات یا فلسفه ممکنات ، فقط يك وجودیست که بیشترین ذات از پرتو آن هستی یافته است .^۱

در خاتمه ذکر این نکته را لازم میدانیم که اصولاً فلسفه لایب نیتس که مقداری از آن در زمان حیات و يك قسمت دیگر دو بیست سال پس از مرگ وی یعنی در سال ۱۹۰۱ میلادی منتشر شد ، گاه دارای تناقضاتی است و این دو قسمت از فلسفه لایب نیتس با هم یکسان و هماهنگ نیست ولی در هر حال از مطالب موجود مخصوصاً از آن قسمت که پس از مرگ وی منتشر شده است ، اعتقاد به « وحدت » اصل و جوهر عالم نمایان است منتهی جهت درك این سطور بایسته است که این فلسفه را با دقت مطالعه کرد^۲ .

۱- عصر خرد ، ترجمه احمد سعادت نژاد ص ۱۷۳ - ۱۷۵

۲- از کتابهای جالبی که در مورد اندیشه لایب نیتس وجود دارد گذشته

از آنکه ذکر شد میتوان از کتاب زیر نیز نام برد :

J , Moreau , L ' univers leibnizien . Paris 1956

بر کلی - ^۱ نظریات بر کلی از بعضی لحاظها شبیه عقاید مالبرانش است ^۲ بر کلی در عالم وحدت اصل و بن جهان تاحدی پیش رفته است که حتی دو قسم بودن موجودات و هم دو نوع بودن خواص جسم را نفی کرده است، از اختصاصات عقیده بر کلی که در آن طریق از همگنان پیش افتاده نفی مطلق ماده می باشد، و اصولاً از آن بصورت يك تصور سخن میگوید. بنا بر این آنچه باقی میماند «روح» یعنی ذاتی بسیط و غیر قابل تقسیم و فعال و متحرك است. فعل روح دو جنبه دارد: ادراك و ایجاد. لیکن اساس و پایه ادراك و ایجاد هم در جهان و هم در ذهن انسان از ذات باری است.

باتوجه در این مطلب روشن میشود که اسقف بر کلی به يك عامل و محرك واحد که تنها وجود متصور است معتقد می باشد که این وجود واحد همان خداست که تجلیات و پروزات او بعنوان «روح» نامیده شده است. بدیهی است و قتیکه می پذیریم در جهان چیزی بنام ماده وجود ندارد و هر چه هست تصویری است از خدا معنون به «روح» که در ذهن حاصل میشود و فاعل و مفعول این تأثیر و تأثر نیز در قلمرو همان وجود واحد که اصلش خدا و ظهوراتش روح است، نمیباشد، وحدتی

۱ George Berkeley (۱۶۸۵ - ۱۷۵۳) فیلسوف ایرلندی که آثار

عمده اش عبارتند از :

Principes de la Connaissance humaine - Dialogues entre
Kylas et Philonous. Les Vertus de l'eau de goudron.
histoire de la Philosophie. E. Brehier. T. II ۲

XVIII Siècle, P. 299

بودن چنین سیستم فکری بدیهی و غیر قابل تردید خواهد بود^۱.
 اگر بتوان بر کلی را چنانکه بعضی معتقدند اصالت‌حسی دانست
 باید قبول کرد که تنها فیلسوفی از آن گروه است که مذهب و معنویات
 و خدا را همراه نوعی از عرفان وحدت وجودی در اندیشه خود جای
 داده است، و بهمین دلیل است که در این رساله از او نیز سخن گفتیم
 زیرا در حالیکه او از حس سخن میگوید از چشم درون بین یا چشم باطن
 نیز گفتگو دارد که انسان از آنها بیاد مباحث مربوط به الهام و مکاشفه
 میافتد و حقیقت اینکه گفتار او به مباحث عرفانی و معنوی نزدیک تر
 است تا مکتب اصالت حس و تجربه انگلستان^۲.

بار کلی جز «روح» هیچ جوهر دیگری را قبول ندارد و دلیل
 قبول این اصل نیز بعنوان «جوهر» در مدرک بودن آنست زیرا معتقد
 است که اگر مدرک نبود وجود و عدمش یکسان بود.

درخاتمه جمله‌ای چند از ایزابا برلین ما را در درک فلسفه بر کلی
 روشن تر خواهد ساخت: «... فلسفه او متوجه است به اثبات این امر
 که هیچ چیز موجود نیست مگر فعالیت روحانی، یعنی جریان آفریننده
 ارواح - روح لایتناهی خدا و ارواح متناهی مردمان - و متکی بر آنها

۱- مأخوذ از «اصول فهم انسان» و «مکالمات بین کیلاس و فیلونوس»

رجوع شود به:

M . Gueroult . Berkeley . Quatre études sur la
 Perception et Sur Dieu . Paris 1956 . P . 160 - 172 .

۲- جهت تحقیق مشروح در اینموارد رجوع شود به:

G . Lyon . L ' idéalisme en Angleterre . Paris 1888 .

بعنوان مایحتوی یا تعدیل آنها: تجربه بشری ...»^۱

فیخته^۲ در جریان دیالکتیکی فلسفه فیخته نزدیک ترین روش دیالکتیکی عرفانی نسبت به مکتبهای عرفان و تصوف اسلامی قابل رؤیت است. اندیشه فیخته عبارتست از یک فکر فلسفی آلمانی متأثر از کانت که احساسهای برخاسته از فلسفه نو افلاطونیان و فلوطن یهودی و بزرگان عالم عرفان و تصوف اسلامی را بیاد میآورد.

البته این سخن بدان معنی نیست که فیخته یک عارف یا یک صوفی است و یا اندیشه اش در چهارچوب فکر عرفانی و جذبه و شوق الهی محدود شده است، بلکه منظور اینست که اگر روش دیالکتیکی استخراج «من» از «جز من» او را در حصول کثرت از وحدت و تقابل «من» محدود را با «جز منی» نامحدود، و تلاش مستمر «من» را در دسترسی و گسترش حدود خود در آن لایتنهای با آنچه که از مکتبهای عرفانی شرقی و نو افلاطونیان باقیمانده است بسنجیم، در خواهیم یافت که عقیده ما چندان گران و غیر قابل قبول نیست.^۳

۱- عصر روشنگری، فلاسفه قرن هیجدهم - نوشته ایزایا برلین، ترجمه

پرویز داریوش ص ۱۳۴ چاپ تهران ۱۳۴۵.

۲- فیلسوف آلمانی Johann Gottlieb Fichte (۱۷۶۴-۱۸۱۴)

۳- در صورت تمایل به تحقیق نحوه این تشابه و تقابل بررسی کل فلسفه

فیخته و مقایسه آن با افلاطونیان و سخنان عرفا و متصوفه بزرگ عالم اسلام و مکتبهای عرفانی غربی بطور مشروح الزامی خواهد بود. برسبیل مثال از سر آغاز مثنوی معنوی مولانا جلال الدین مولوی میتوان در این طریق استفاده کرد.

با آنچه که گفتیم این موضوع را نیز متذکر شویم که البته این تشابه و تقابل را نباید در کلیه اصول و ارکان فلسفه او جاری و حاکم دانست و شاید آنجا که او اصل و جوهر وجود را در موجودیت «من» محدود میکند و حقیقت را به این اصل اختصاص میدهد جدائی این تشابه مشهود میگردد، ولی در بسیاری از مفاهیم شخص آگاه از عرفان و تصوف اسلامی نزدیکی و تشابه بسیار روشنی را فیما بین این فلسفه استدلالی آلمان و مکاتب عرفانی مشاهده میکند.

با این مقدمه اگر بگوئیم که فیخته فلسفه خود را با جمله «حق منم»، یا «من حقم» آغاز کرده است، مسلماً گفته مشهور منصور حلاج، «ان الحق» بیاد خواهد آمد. ولی حقیقت اینست که مابین عقیده فیخته و آنچه که عوام از گفتار منصور فهمیده اند هیچگونه تشابهی نیست. گذشته از این با وجود ابهامی که در عقیده منصور وجود دارد و عدم قطعیت فلسفی مطلب و رنگ باطنی آن شایسته نخواهد بود که حتی در صورت توافقهائی فیما بین این دو عقیده از آن ذکری بمیان آید. منظور فیخته از «من»، من کلی است، و میگوید که وقتی «من» خود را برمینهد، یعنی تعین میپذیرد و ماهیت می یابد، بعبارت دیگر محدود میشود، از عالم وحدت جدا میگردد و جهان باهرچه که

۱- البته اگر اتهام اعتقاد به حلول و اتحاد را در مورد منصور صادق ندانیم و عقیده او را در یک فلسفه وحدتی مطلق از لحاظ تبیین ظهورات و تجلیات حق در عالم کثرت در نظر بگیریم میتوان گفت که در تحقیقی تطبیقی میتوان به ذکر نکاتی از تشابهات و هماهنگیهای این دو فکر پرداخت.

دراوست درمقابل او قرار میگیرد و به « جز من » تبدیل میگردد.^۱ این « من » مدرك دنیائی درمقابل خود مییابد و میکوشد دراین دنیسای لایتناهی پیش رود و تا میتواند ازفاصله اندك حدود خود بکاهد و بیشتر دراین وجود بی پایان غرق شود .

بدین ترتیب از يك امر واحد نامحدود بر اثر حدوث « من » متعین محدود ، کثرت حاصل میگردد و با ایجاد حدود این « من » محدود در کردار و عمل و تحرك خواستار گسترش درقلمرو « جز من » است « جز من » که درواقع اصل و ریشه و بن وجودی « من » می باشد ،^۲ و این هر دو را با هم « من مطلق » مینامیم .

« من مطلق » نخست و دراصل واحد و نامحدود است ولی وقتی اراده درتعین میکنند و به « من » در مفهوم محدود و متعدد آن ، و جز من تبدیل میشود حدود میپذیرد ، آن « من » نامحدود و نامتعین ذات باری است و چون همه ازاین ذات واحد سر زده اند آنچه که موجود است الوان و آثار این ذات واحدند و زمان نیز چیزی نیست جز سیر « من » محدود و متعین بسوی گسترش در « جز من » بدین ترتیب میتوان گفت که حقیقت « من » محدود و متعین « عمل و کردار » است نه « وجود » .

۱- اصطلاح « بر نهادن » پیشنهاد مرحوم فروغی است که در سیر حکمت در اروپا ذکر شده است .

۲- تشابه و هماهنگی این عقاید با آنچه که در عرفان و تصوف اسلامی موجود است ، غیر قابل تردید میباشد . جهت حفظ اختصار و عدم ورود در مباحث جنبی از ذکر این نکات صرف نظر میشود .

فیخته در فلسفه خود عقیده کانت را در مورد حقیقت کثرت نپذیرفت و برخلاف استاد به وحدت حقیقت و اصل و جوهر جهان اعتقاد ورزید لیکن این در اواخر عمر بود که صراحتاً و روشن تر از همیشه از يك «روح مطلق» سخن گفت تا حدی که اصالت «من» را که در او ایمل مورد توجه او بود در این اصل واحد و کلی مطلق مندرج دانست^۱. و من و جز من و جهان و انسان را در اصل يك حقیقت واحد شمرد که امواج و بروزات آن ایجاد کننده عالم ظاهر تکثر است.

شلینگ^۲ - فیخته که از او سخن داشتیم شاگرد کانت و استاد شلینگ بود. ولی شلینگ در عالم وحدت فلسفی از استاد نیز پیشی گرفته و حتی موضوع «من» و «جز من» را در فلسفه وی باطل می‌شمارد و جز به يك حقیقت مطلق واحد اعتقاد نمی‌ورزد.

شلینگ معتقد است که «من» و «جز من» وجودی واحدند و

A. Philonenko. Théorie et praxis dans la pensée ۱
morale et politique de Kant et de Fichte. Paris 1966
P. 186 .

نکته: از امور اعجاب انگیز جهان یکی دیگر اینکه از اندیشه های مردی چون فیخته آنجا که به ملیت و آلمان مربوط میشود افکاری ریشه یافته است که بنیانگذار نهضت های نژاد پرستانه هگل و ابرمرد نیچه از لحاظ سیاسی و نازیسم هیتلری است، لازم بند کر مجدد نیست که ما از عقاید و آثار فلاسفه بزرگ فقط به نکاتی که مربوط به موضوع رساله حاضر است پرداخته ایم لذا بدیهی است که مطالب و مسائل بسیار دیگری وجود دارد که ما در مورد آنها ساکتیم و علاقمندان باید به تاریخ فلسفه های مختلف موجود در ایران مراجعه بفرمایند.

Friedrich Wilhelm Joseph Schelling ۲ فیلسوف آلمان

(۱۸۵۴ - ۱۷۷۵)

اصل و جوهری یگانه دارند منتهی این اصل و جوهر واحد در درون خود دارای خصوصیات متعدد و متفاوت است ، هم عالم است هم معلوم هم من است و هم جز من ، و بقول معروف هر لحظه بشکلی این بت عیار در تجلی است و غافل میپندارد که تباینی و تفاوتی مابین آنچه که ظاهر میشود وجود دارد و اصل و ریشه و یا بن آنها متفاوت است.

شلینگ حتی به عالم درون ذات و عالم برون ذات جدا و مستقل از هم نیز معتقد نیست و این دو اصل را نیز يك حقیقت واحد می شمارد و در این باره میگوید آنهائیکه جهان برون ذات را حقیقت شمرده اند و یا آنانکه عالم درون ذات را اصل دانسته اند هر دو در اشتباهند زیرا اگر عالم نباشد معلوم وجود نخواهد داشت و اگر معلوم نباشد عالم بچه توان گفت . این هردو که در ظاهر مقابل همند در واقع مکمل یکدیگرند و « وجود » یعنی تقابل این دو در يك اصل واحد .

اساس و جوهر حقیقت آن اصل « واحد مطلق » است که از هردوی این اصول از درون و برون از عالم و معلوم و از من و جز من برتر است، علت العلل است و بشرط وحدودی محدود نیست .

فلسفه شلینگ را در مقابل فلسفه فیخته که « ایده الیسم درون ذاتی »^۱ نامیده شده است ، « ایده الیسم برون ذاتی »^۲ گفته اند . در ضمن فلسفه وحدتی شلینگ که در واقع مبتنی بر اصل « اینهمانی »

Idéalisme Subjectif ۱

Idéalisme Objectif ۲

است « فلسفه وحدتی اینهمانی » نیز نامیده شده است^۱ . شلینگ در اصل وحدت تاجائی پیش میرود که حتی سخن از وحدت و یگانگی طبیعت و فکر نیز میگوید، همانگونه که اسپینوزا جوهر را واحد دانست و این جوهر واحد را دارای خاصیت عقل و بعد شمرد . درحقیقت میتوان گفت که فلسفه شلینگ همان فلسفه اسپینوزا است که بنا بر شرایط زمان و مکان صورتی دیگر یافته است. با توجه تاریخی به عقاید شلینگ و تحولی که طی گذر زمان یافته است متوجه میشویم که در سالهای آخر زندگی شلینگ گرایش عمیقی به « مذهب » یافته و این موضوع جنبه عرفانی و مذهبی عقاید او را بیش از پیش تقویت کرده است و در واقع این تحول بیش از گذشته فلسفه وی را عامه پسند میسازد .

هگل -^۲ مشهور و زبانزد خاص و عام است که فلسفه هگل پیچیده و غامض و گاه نامعلوم و مبهم است و بهمین دلیل یکی از وسیع ترین مکتبهای فلسفی است که در جهات مختلف و متضاد پیشرفته و مکتبهای مختلفی را نظیر هگلیانیستهای راست و هگلیانیستهای چپ ایجاد نموده است ، تقریباً میتوان گفت که از فلسفه این حکیم دو رشته

۱ Philosophie de l'identité در این مورد رجوع شود به :

Histoire de la Philosophie . E. Brehier . T : II F, 3, P. 632

۲ - فیلسوف آلمانی Friedrich Hegel (۱۸۳۱ - ۱۷۷۰) از

کتابهای مهم او عبارتند از :

Phénoménologie de l' esprit, 1806 - Grande logique (1812-1816)

Principes de la Philosophie du droit , 1821

مخالف و متفاوت سرچشمه یافته و سیاست و فلسفه جهان را تحت تأثیر قرار داده است.^۱

از نقطه نظر بحث موجود نیز بسهولت میتوان او را در زمره وحدت‌ها و آنهایی که اصل وجود جهان را يك حقیقت واحد می‌شمارند محسوب داریم.

جهان در نظر هگل تجمع اضداد است و حیات از ترکیب این اضداد که در اصل از حقیقتی واحد هستند ایجاد میگردد، حیات و جهان و هر چه در اوست تحرك و مبارزه اجزاء است جهت پیوستن به «مطلق» یعنی وحدت نهائی و کامل.

فلسفه «اینهمانی» هگل مصروف تطبیق «وجود» و «اندیشه» است در يك حقیقت واحد که آنرا «ایده»^۲ مینامد. دیالکتیک هگلی با گسترش این اصل در سه حالت «نهاد» و «برابر نهاد» و «باهم نهاد» عالم را

۱- مکتب هگل پس از او به دو رشته مختلف تقسیم شد و بوسیله پیروان و شاگردان او هگلی‌های چپ و راست ایجاد شد. هگلی‌های چپ از طریق فویرباخ و انگلس و مارکس بنیانگذار مکاتب چپ شدند و دیگری از طریق نیچه و پیروان نیچه به نازیسم هیتلری پیوستند. در این مورد رجوع شود به:

Histoire de la Philosophie, E. Bréhier. Décomposition de l' Hegelianisme. P. 688

۲- «Idée» این واژه دارای تاریخی بس متحول است و از زمان افلاطون تا زمان ما معانی متفاوت و مختلف یافته است. در ترجمه این کلمه اجباراً واژه «روح» را از مرحوم فروغی قبول خواهیم کرد با این تذکر که منظور «روح» انسانی نیست.

تبیین میکنند .

هگل اصل و جوهر جهان را «روح»^۱ می‌نامد همه چیز از این «روح کلی» که اصل و بن واحد وجود است ، سرچشمه میگیرد . ویل دورانت در تاریخ فلسفه خود در تفسیر عقاید هگل می‌نویسد :

«... ذهن عامل اصلی درک این سیر عقلی و وحدت و اختلاف است ، عمل ذهن و وظیفه فلسفه عبارت از کشف وحدتی است که بطور نطفه و استعداد در کثرت موجود است»^۲ .

چنین بنظر میرسد که به این تفسیر ویل دورانت نباید مطمئن بود و امکان دارد که این طرز تبیین موافق با طریق صواب نباشد . زیرا با آنچه که از مجموع فلسفه هگل مستفاد است این جمله را باید چنین گفت : کثرت بطور نطفه و استعداد در وحدت موجود است .

هگل «کل» را به عنوان «مطلق» مینامد و میگوید تنها موجود متحقق و واقعی همین «کل» است که برای انسان قابل شناخت نیست زیرا مطلق یا «کل» در مفهومی که هگل بکار میبرد مسلماً قابل درک ذهنی نخواهد بود .^۳

سپس اشاره میکند بر اینکه این «مطلق» امری «روحانی» است

۱- منظور همان واژه «ایده» است . در بعضی از ترجمه‌ها نیز این کلمه را «عقل» ترجمه کرده‌اند . نمیتوان گفت که ترجمه غلطی است ولی همان ایراد که به کلمه «روح» وارد است بطور کامل تر در این مورد نیز صدق میکند .

۲- تاریخ فلسفه ویل دورانت ، ترجمه عباس زریاب خوئی ، جلد دوم ص ۴۱۲ چاپ چهارم تهران ۱۳۵۰ .

۳- اصولاً «مطلق» نامحدود است و بر آن «ماهیت» تعلق نمیگیرد و بدین نحو بدیهی است که ذهن انسان چنین چیزی را درک نخواهد کرد .

و همه چیز از اوست و بر هر چه که وجود داشته باشد حاکم است .
« مطلق » هستی محض میباشد ، پس « روح » که در واقع همان مطلق
است اساس و کل هستی میباشد و بدین ترتیب حقیقت موضوعی
روحانی خواهد بود .

با توجه در مطالب گذشته متوجه خواهیم شد که در مجموع و کل
فلسفه هگل بحث از یک کل واحد و وجود منفرد است و کلیه سعی و
کوشش فلسفی در طریق اثبات یک وحدت ریشه و بن اساسی نیز
موجود است .

در خاتمه این نکته را نیز متذکر شویم که هگل در جوانی علاقه
مفرطی به عرفان داشته و در غالب نوشتجات و آثار وی این گرایش
بر روشنی مشهود است . این علاقه هر چند در گذر زمان ظهور و تجلی
اولین خود را ازدست داد ولی میتوان گفت که این مشرب معنوی و
روحانی در مکتب هگل حالت عقلی و روش منطقی یافته است ، لذا
جالب خواهد بود که عقاید او از دریچه مشرب عرفان مورد توجه
قرار گیرد .

شوپنهاور^۱ شوپنهاور اندیشمند بدبین اروپا یکی دیگر از

۱ - فیلسوف آلمانی Artur Schopenhauer (۱۸۶۰ - ۱۷۸۸) مهم ترین اثر وی « جهان چون اراده و نمایش » است و اکثر مطالبی که در این مختصر ذکر میشود مستفاد از همان کتاب میباشد .

Monde Comme Volonté el Comme Representation.

عنوان این کتاب « اراده و تصور » « اراده و اندیشه » « اراده و نمود »
و به چند نوع دیگر نیز ترجمه شده است . ما آنچه را که بیشتر با واژه متقابل
نزدیک تر یافتیم در متن قید کردیم .

فلاسفه بزرگی است که در اندیشه آنان توجه به « وحدت » اصل و جوهر جهان موج میزند. شوپنهاور چنانکه خود ذکر نموده و کتابهایش نیز دلیل بارزی است، متأثر از فلسفه هند مخصوصاً براهمائیسم و بودیسم میباشد.

در هر اندیشه اگر ریشه ها و ارکان اصلی آنرا در نظر بگیریم، جهت و مشرب اصلی روشن خواهد شد. اینرا نیز میدانیم که فلسفه هند دریای بی انتهای اعتقادات و حمدتی و آبخور بسیاری از مکاتب وحدت وجودی میباشد. حتی پیوند مکاتب عرفانی و اشراقی عالم اسلام نیز با عقاید هندی مسلم و غیر قابل تردید است^۱.

شوپنهاور اصل و جوهر جهان را « اراده » میداند و همه نیروها را نیز برآمده از این اصل کلی جهانی می شمارد. اراده در نظر شوپنهاور مستقل است و به چیزی بستگی ندارد، نامحدود و بیرون از تعلق زمان و مکان است و حقیقت اولین و آخرین جهان میباشد.

« اراده » ذات مطلق و حقیقت صرف است و هر چه در جهان وجود دارد نمودی از اوست، واژه « بود » منحصرأ به « اراده » قابل اطلاق است و جز آن هر چه هست « نمودی » از این « بود » است. این نمود و این نمایش دارای حالات و درجات مختلفی است که در مراتب مذکور این اصل واحد کلی حالت برون ذاتی مییابد و از این عمل

۱- در نحوه و چگونگی تأثیر شوپنهاور از فلسفه هند رجوع کنید به تاریخ

فلسفه غرب اثر برتراند راسل، کتاب چهارم ص ۴۶۲ - ۴۶۶

جهان تصورات که عالم تکثر و تغیر است جلوه گر میشود و وحدت حقیقت و حقیقت وحدت در پرده‌ای از کثرت حالت ابهام می‌پذیرد .
 « اراده » مطلق واحد چون در درجات مختلف خود حالت تکثر یافت بصورت ازاده های فردی و بصورت متعدد ظاهر میشود که بنیاد این حالت نیز « مهر بهستی » است .

سعادت انسان در پیوستن به « نیستی » است ، زیرا نیستی در مفهومی که انسان آنرا بکار میبرد عین هستی است و آزادی مطلق است و منظور از این آزادی در واقع پیوستن به « اراده مطلق » میباشد که هستی واقعی و جاوید است ^۱ .

در تفسیر چگونگی حصول کثرت از وحدت شوپنهاور تمثیلی ذکر کرده است : « فرض کنیم که يك جام بلورین تراش داری بدست داریم و فرض کنیم که در پشت آن شیء واحدی را قرار میدهیم . در اینصورت چه می‌بینیم ؟ ما از پشت جام تعداد کثیری از آن شیء می‌بینیم و حال آنکه آن شیء بیش از یکی نیست و آیا در واقع بهمان اندازه سطوح جام تصاویری از آن شیء نمی‌بینیم ؟ و پدیده‌ای از این

۱- از این گفتار بی‌شك اصل « نیروانای » هند و « فنای » عالم تصوف و عرفان اسلامی بیاد می‌آید ، مشابَهت اعجاب انگیزی که در این عقاید و يك رباعی از حلاج وجود دارد ما را ناگزیر از یادآوری آن می‌سازد :
 اقلونی یا قناتی ان فی قتلی حیاتی و حیاتی فی مماتی و مماتی فی حیاتی .
 البته آنچه که در این مورد میتوان از ادبیات عرفانی ایران ذکر کرد خود میتواند موضوع کتابی مستقل باشد لذا فقط به بیٹی از مشوی کفایت میشود :
 این جهان زندان و ما زندانیان حفره کن زندان و خود را وارهان ...

نوع نمایشی را که ما از افراد و تغییرات آنها داریم توجیه میکند ... زمان و مکان ما همان نقشی را ایفا میکند که سطوح درجام ایفا میکند، در آنجا هم يك حقیقت بیش وجود ندارد ولی تعداد کثیری از افراد مشخص و متحرك را در نظر ما مجسم میکنند. پس افراد همانطوریکه هندیها معتقد بودند بجز ظواهر فراری نیستند. و بنظر ما حقیقی نمیرسند مگر از جهت اینکه ما همه چیز را از ورای این حجاب نیرنگ و فریب که زمان و مکان در برابر دیدگان ما میگسترند درک میکنیم.»^۱

شوپنهاور جسم را «تعیین اراده» میداند^۲ و باتوجه به اینکه کلیه نیروها را برآمده از اراده میداند بنا براین کلیه موجودات مادی و معنوی جسمانی و روحانی و عقلی برآمده از يك مبدا واحد که همان «اراده» باشد خواهند بود.

در این مورد برتراند راسل مینویسد: «... فیخته و هگل خود را از شیء فی النفسه خلاص کردند و بدین ترتیب به معرفت از لحاظ مابعدالطبیعی مقام اساسی دادند، شوپنهاور شیء فی النفسه را حفظ کرد ولی آن را با اراده یکی ساخت، وی معتقد بود که آنچه بر ادراک به

۱- فلاسفه بزرگ، تألیف آندره کرسون، ترجمه کاظم عمادی ص ۲۳ جلد ۱۶-۱۳ چاپ تهران، ملاحظه میشود که حتی این تمثیل متأثر از مکتبهای هندی است.

۲- عصر ایده‌ولوژی، تألیف هنری ایکن، ترجمه ابوطالب صارمی چاپ تهران ۱۳۴۵ - ص ۱۰۸

عنوان جسم من ظاهر میشود در واقع اراده من است .^۱ سپس برتراند راسل چنین ادامه میدهد: «... ممکن است انتظار داشته باشیم که شوپنهاور اراده جهانی خود را با خدا تطبیق دهد و به وحدت وجودی برسد نه بی شباهت به وحدت وجود اسپینوزا که در آن فضیلت هماهنگی با اراده الهی است . اما در این مرحله بد بینی شوپنهاور او را به نتیجه دیگری راهبری میکند . اراده جهان خبیث است ، اراده بطور کلی خبیث است ...»^۲

با آنچه که از شوپنهاور و اندیشمندان دیگری که درباره او سخن گفته اند ، نقل شد تردید یا ابهامی در وحدتی بودن او باقی نمی ماند منتهی يك «وحدت وجودی» بد بین که اصل این وجود واحد را سیاه و خبیث می بیند .^۳

برگسون -^۴ هر چند برتراند راسل فلسفه هنسری برگسون را «ثنوی»^۵ نامیده است ، ولی ما نام او را فیما بین فلاسفه وحدتی اروپا

۱- تاریخ فلسفه غرب ، ترجمه نجف دریابندری ، کتاب چهارم ص ۴۶۱

۲- تاریخ فلسفه غرب ، کتاب چهارم ص ۴۶۲ ،

۳- جهت تحقیق مشروح میتوان از منابع زیر استفاده کرد ،

E . Brehier . L ' unique Pensée de Schopenhauer . Etude Philosophie modern . 1955 Th. Ribot . La philosophie de Schopenhauer . 1874

۴ Henri Bergson فیلسوف فرانسوی (۱۹۴۰ - ۱۸۵۹)

۵- در تاریخ فلسفه غرب چنین آمده است «... فلسفه برگسون برخلاف

غالب دستکاه های گذشته ثنوی است ...» ترجمه نجف دریابندری ، کتاب چهارم

ذکر میکنیم ، زیرا آنچه که از برگسون در دست داریم ، مگر در يك سطح لغوی و کلامی ، دلیل بروحدتی بودن او ست . حتی خود برتراند راسل چند صفحه بعد در مورد فلسفه برگسون چنین مینویسد : « ... در واقعیت اشیاء جامد مجزا وجود ندارند ، بلکه فقط جریان بی انتهایی از شدن وجود دارد ... اما شدن ممکن است حرکت صعودی باشد یا نزولی ، وقتی حرکت صعودی است زندگی نامیده میشود ، وقتی که حرکت نزولی است ، همان است که ، به علت کج فهمی عقل ماده نامیده شده است . من گمان میکنم که جهان برگسون مخروطی شکل باشد و مطلق در رأس آن باشد ، زیرا حرکت صعودی باعث تجمع می شود و حرکت نزولی موجب تفرق ... »^۱

مطالبی که نقل شد بدون شك توجیه يك اندیشه وحدتی است . نه ثنوی ، و اگر هم يك دوگانگی ثانوی صفات يك وجود واحد را در این فکر مشاهده میکنیم در واقع همانست که اکثر وحدتیها بدان اشاره کرده اند . به عبارت دیگر دوگانگی در خصوصیات آن وجود واحد است نه ثنویت در مفهومی که ما بدان آشنائی داریم ، چند جمله دیگر ادعای ما را ثابت خواهد کرد : « ... در نظر او جهان به دو قسمت جدا گانه تقسیم شده است : از يك طرف زندگی ، از طرف دیگر ماده ، یا بعبارت بهتر آن چیز را کدی که عقل آنرا بنام ماده می شناسد . »^۲

۱- همان کتاب ، ص ۵۳۰ . خواننده را متوجه میکنیم که اولاً جستجوی « مطلق » و یا « وجود مطلق » در يك فلسفه میتواند دال بروحدتی بودن آن فکر باشد ، در ضمن مخروطی شکل بودن جهان توجیهی است که معمولاً جهت نحوه حدوث کثرت از وحدت مورد استفاده قرار گرفته است .

۲- همان کتاب ص ۵۲۷ .

همانطور که قبلا نیز یاد آور شدیم این دو جهت یا این دو قسمت در واقع دو وجه يك حقیقتند نه دو موضوع جدا یا مقابل یکدیگر . بلکه تنها نحوه استدلال و نگارش ، در فلسفه کسیکه مذهب او را طغیانی بر علیه عقل شمرده اند ، و بیشتر متکی بر شهود و مکاشفه است تا استدلال و عقل ، ممکن است . موضوع را چنان توجیه کند که ذهن ریاضی و استدلالی راسل از آن به يك ثنویت یا يك تناقض راه یابد .

برگسون در ماده یا طبیعت و کل جهان به يك نیروی خلاق معتقد است که آنرا « جوشش حیاتی »^۱ مینامد . این جوشش حیاتی خلاق دوسوی دارد يك سر ماده ساکن محض است و یکسر اندیشه و فکر ، در واقع ماده جسمی است که جان آن همین جوشش حیاتی است . منتهی این تحرك خلاق حیات بخش از خصوصیات جوهری ماده است ولی دارای درجات تعلق است یعنی هر قدر که ماده بیشتر از این تحرك خلاق برخوردار باشد حیات و تحرك در این بیشتر خواهد بود . جهان يك خط واحد است که حسیض آن ماده محض و اوج آن حیات و تحرك مطلق است .^۲ این نیرو قوه ای فنا ناپذیر است که پیوسته در تحرك و خلق مدام است .

همینطور میتوان گفت همان کوششی را که اسپینوزا جهت اثبات وحدت محرک و متحرک با استفاده از « ذات ذات سازنده » و « ذات ذات

۱ « Elan Vital » مرحوم فروغی این اصطلاح را « نشاط حیاتی » ترجمه کرده است .

H . Bergson . Matiere et memoire . Paris 1889

P . 123

ساخته»^۱ بکار برده در فلسفه بر گسون بصورت اصل کلی «جوشش حیاتی» مورد بحث قرار گرفته است. «... در این فلسفه، ماده را مطلقاً جدا و مستقل از آن نیروی خلاق حیاتی که بدان اشاره کردیم بدانیم و این دو را در مقابل هم قرار دهیم میتوان در این فکر به يك اساس فلسفی «دو بن» معتقد بود ولی چنانکه ملاحظه شد موضوع چنین نیست و در واقع نمیتواند باشد زیرا این دو عجین بایکدیگرند و تحرك و عمل نیرو در ماده و حیات ماده از نیروست و در واقع يك مکتب اصالت روحی است که از ماده نیز بصورت خمیرمایه ترکیب ظاهری حیات سخن گفته است.^۲

حیات فلسفی بر گسون با تحول و دیگر گونیهای مختلفی روبرو بوده است. در جوانی بر گسون را «فیلسوف بی خدا» می نامیدند و يك متفکر مطلقاً مادی بشمار میرفت. این بدایت حال بود و سالهای بعد بر گسون به كسوت يك اصالت تصویری محض درآمد. این در نهایت حال و در آخرین نتیجه تحولات روحی و فکری بود که بر گسون بيك فیلسوف «وحدتی» و يك متفکر معتقد به «شهود» و «کشف» و بسیار نزدیک به يك عارف، تبدیل گردید، و در عالم شوق و شعر و عرفان و شهود معنوی پیش رفت و در همان زمان که یهودیان را بازور سرنیزه نازیها

۱- همان کوششی که صدر المتألهین در اثبات «حرکت جوهری»، داشته

است. البته با تفاوتی و تمایزاتی که از لحاظ فرهنگها و اندیشه های مختلف و شرایط زمانی و مکانی آنها را نباید نادیده گرفت.

۲ E. Brehier. Le Spritualisme d' Henri Bergson

میراندند او ارواح رنجدیده اروپائیان را با اثبات اینکه جهان چندان هم بی معنی و بی هدف نیست ، و روح انسان ، که از تجلیات آن نیروی خلاق ، یعنی جوشش حیاتی است ، باقیست نه فانی ، تسلی میداد .^۱ چند جمله از ویل دورانت در مورد فلسفه برگسون آنچه را که مورد بحث واقع شد روشتر خواهد ساخت : « این حیات خلاق مبرم که اشخاص و انواع در حکم تجربیات و آزمایش های آن هستند ، همان است که ما آن را خدا می نامیم ، خدا و حیات امر واحدی هستند ، ولی این خدا محدود است و قادر مطلق نمی باشد ؛ محدود به ماده است و به زحمت و به تدریج به سستی و رکود ماده غالب میشود ، عالم به همه اشیاء نیست ولی به تدریج به سوی علم و خود آگاهی و روشنی قدم می نهد . » این خدا چیز آماده ای بدست ندارد ؛ او عبارت است از حیات مداوم و فعالیت و آزادی .^۲ « چند سطر پایین تر چنین آمده است : « ... کسی چه میداند که ممکن است که بالاخره حیات بردشمن قدیمی خود یعنی « ماده » پیروزی قطعی وارد آورد و حتی مرگ و فنا را از میان ببرد . »^۳

۱ در صورت تمایل به تحقیق مشروح میتوان از منابع زیر استفاده کرد :
A. Thibaudet , Le Bergsonisme. 2 vol . 1922 H. Bergson.
oeuvres. Par. A. Robinet , et H. Gouhier. Paris 1959 ,
3 vol. 1957-1959

۲ - تاریخ فلسفه ویل دورانت ، جلد دوم ص ۱۸۶ ، ترجمه عباس زریاب خوئی چاپ چهارم ۱۳۵۰

۳- بخاطر بیاورید که در وحدت وجود اسلامی همیشه « تن » و « جسم » به نفسی تشبیه شده است که مرغ « روح » را از پرواز بسوی حقیقت و پیوستن

با توجه در مفاهیمی که ذکر شد میتوان نحوه گسترش دیالکتیک^۱ بر گسونی را مشاهده کرد که از تجمع مرگ و حیات یا ماده و نیرو، جهان را در مفهوم ترکیبی و باهم نهاد آن توجیه میکند^۲ البته در بحث از فلسفه فیخته و شلینگ و هگل متوجه شدیم که توجیه جهان بایک روش دیالکتیکی که در واقع بر اساس قانون تجمع ضدین و سیر جدالی منطقی صورت میپذیرد مطلقاً دلیل وجود یک اعتقاد فلسفی «دوبن» یا اصالت کثرت نخواهد بود. بلکه در این روش اصولاً جنبه های دوگانه یک حقیقت واحد بصورت توأم و متداخل در یکدیگر مورد نظر است و میتوان گفت که خود توجیهی استدلالی و منطقی جهت اثبات تجمع ضدین در یک اصل واحد میباشد و در واقع یکی از اصولی است که میتواند جهت اثبات «وحدت وجود» و صدور کثرت از وحدت مورد

— به معشوق باز میدارد، جسم عامل جدائی است باید آنرا تضعیف کرد و از راه تقویت «روح» خود را از عالم حضیض و تاریک ماده بسوی عالم معنی و اوج بالا کشید. ریاضت، ترك دنیا، و سخت کوشی باتن و مسائل نظیر کلا در اجرای همین طریق و بر اساس همین هدف است.

۱- «دیالکتیک» «Dialectique» «قانون تضاد» یا «سیر جدالی» که بر اساس تجمع اضداد و توأم بودن ضدین، جهان و حیاست را بر مبنای سه اصل «نهاد» «برابر نهاد» و «باهم نهاد» توجیه میکند.

۲- در مورد دیالکتیک برگسون مراجعه بفرمایند به:

L. Adolphe. La dialectique des Images Chez Bergson .

Paris 1951

استفاده فرار گیرد^۱.

خاتمه - امیدواریم که کوشش ما در اثبات این موضوع که کثیری از بزرگان فلسفه جدید غرب « وحدت وجودی » بوده‌اند ، با وجود رعایت حد اکثر تلخیص ممکن ، به نتیجه رسیده باشد . و این مدعا را که در فلسفه جدید غرب اکثریت فلاسفه بزرگ به وحدت اصل و جوهر جهان اعتقاد ورزیده‌اند روشن نموده باشیم^۲.

در این مورد نسبت به فلسفه اسلامی تنها تفاوتی را که میتوان ملاحظه کرد اینستکه تقریباً نیمی از این فلاسفه به يك اصل و جوهر مادی معتقد بوده‌اند ، در حالیکه در شرق احراز دلیل جهت اینکه فلان فیلسوف به يك جوهر واحد مادی معتقد است و یا بعبارت دیگر وحدت وجودی مادی است ، جز با تفسیر و تعبیر و یا بصورت نسبت يك اتهام خطرناک ممکن نیست.

البته ادعای ما این نیست که در این رساله مختصر از کلیه وحدت‌های

۱ - چنانکه قبلاً نیز متذکر شدیم توجیه « دیالکتیکی » عالم گذشته از اینکه مغایر با اعتقاد به وحدت اصل و جوهر جهان نیست ، بلکه یکی از روش‌های اثبات وحدت اصل و بن جهان است که صدور کثرت و حتی اضداد را از يك حقیقت واحد توجیه میکند . امیدوار است این مطلب در رساله‌ای جداگانه مورد بحث قرار گیرد .

۲- با صرف نظر از واژه‌ها و اصطلاحاتی که هر يك از این بزرگان بر اساس اندیشه و نظر خود ، به این وجود واحد داده‌اند ، در اصل کلیه آنها معتقد به وحدت بوده‌اند و این وجود واحد را به عناوین مختلف نامبرده‌اند ولی بدیهی است که : سه نگردد بریسم از او را پرنیان خوانی و حریر و پرند

اروپا نام برده‌ایم، زیرا مسلماً فلاسفه دیگری را نیز میتوان به این عده افزود، منتهی کوشیده‌ایم که لااقل بزرگان و مشاهیری را که صاحب این مشرب بوده‌اند معرفی نمائیم و بااطمینان میتوانیم گفت که یازده فیلسوفی که از آنان صحبت کرده‌ایم از بزرگترین و محبوب‌ترین چهره‌های فلسفه غرب محسوب میشوند.

از گروهی دیگر برسیل اشارت و بنا به موارد لزوم نام برده‌ایم و نکته‌ای چند در مورد جریان فکری و مکتب و مشرب بخصوص آنها ذکر کرده‌ایم^۱. البته این گروه اهمیت و شهرت فلاسفه بزرگ‌گرا که از آنان نام بردیم ندارند و در درجه دوم اهمیت هستند، باینهمه از اندیشمندان طراز اول اروپا محسوب میگردند. در این ردیف نیز گذشته از فلاسفه‌ایکه یاد شد از اندیشمندان دیگری نیز میتوان نام برد^۲ منتهی جهت حفظ محدوده‌ایکه در نظر داریم، و جهت خودداری از طول کلام و ایجاد تألیفی عظیم، به همین مختصر کفایت میشود.

۱- از این گروه در مورد چند تن سخن گفته‌ایم که عبارتند از: اولباخ - دیدرو - کروس - گروت - اوستوالد - برادلی - هیگل.

۲- از قبیل: لوتز - کاروس - هقلر - لویدمورقان - وود هوجینسون و